

طواف یا طلیعه مراسم عمره تمتع

کوچیدن به مصر

هجرت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - به مکه

فرمانبرداری از خداوند تا اوج قربانی فرزند

ابراهیم و اسماعیل و بنای کعبه

بی نوشت ها

طواف یا طلیعه مراسم عمره تمتع
وقتی مُحرم به سرزمین امن الهی درمی آید؛ نخستین وظیفه ای را که باید آن را ایفا کند هفت بار طواف بر گرد کعبه است. اما برای این که این تکلیف را برگزار نماید، سزا و مستحب است از باب بنی شیبه بر مسجدالحرام وارد شود، اَتَا بَتِ هُبَلِ را که در این رهگذر مدفون است پایمال کند، و با اولین گام خویش در ورود به مسجد و پرستشگاه خدای یگانه، شرک ستیزی خود را قبل از طواف آغاز نماید. و با چنین عملی سمبلیک و رمزگونه جز خدای یگانه، همه معبودان دگر را لگدکوب سازد و برائت خود را از شرک و مشرکین اعلام نماید؛ و با طرد ایده شرک، آنگاه در خود استعداد و آمادگی برای طواف بر پیرامون خانه ای فراهم آورد که مظهر یگانه پرستی است.

نیای نخستین بشر؛ یعنی حضرت آدم - علیه السلام - که فرشتگان توحیدپیشه و درازپیشینه در یگانه پرستی، به خضوع و سجود در پیشگاهش مأمور گشته بودند پی و اساس این خانه را نهاد و برای اولین بار بر گرد همین خانه با راهنمایی فرشتگان به طواف پرداخت، و همین فرشتگان به آدم خاطر نشان شدند که ما هزار سال پیش از تو مراسم حج را به جای می آوردیم و چون پیشاهنگانی بر گرد این خانه، آدم را به طواف آن رهنمون شدند.

بنابراین فرشتگان قرن ها که با تعبیر هزار سال، سابقه طواف آنها در روایات گوشزد شده و ظاهراً نباید این تعبیر را در مرز و ظرف چنان شماری گرفتار تنگنا ساخت؛ و بلکه نمایانگر سابقه ای بس دیرینه تر از هزار سال. تا درازای آغاز آفرینش هستی تا زمان خلقت آدم را در خود می گنجاند پیرامون این نقطه از کره خاکی و قلب تپنده توحید به طواف خود آغاز کرده و بدان تداوم بخشیدند؛ چون این نقطه همانگونه که در احادیث متعددی آمده، محاذی با عرش الهی و مطاف فرشتگان در عالم ملکوت است.

مُحَرَّم که در برابر نقطه ای محاذی عرش خدا، پایگاهی را احساس می کند، اگر چنان محوری را درست باز یابد و مبدأ این گردش و چرخش را درست شناسایی کند که از چه جایگاهی بدینسان بر زاویه ای از این خانه خودنمایی می کند، بارقه ای در دل او به هم می رسد که گام های او را به مبدأ این طواف و گردش، به تحرک وامی دارد؛ و می فهمد که در چنین ایستگاهی است که باید همه توان بدنی و روحی خود را به کار اندازد و همه وجود خویش را برای گردش در پیرامون حریم الهی به پویایی و تحرک از همین نقطه وادارد؛ از حجرالاسود که هرگز در طول تاریخ بنای کعبه، به شرک نیالوده و مورد پرستش قرار نگرفته است.

حاجی به کوی یار می رسد و با آغاز کردن گردش خود پیرامون خانه خدا از محلی که حجرالاسود در آن نصب شده است و ماجرای نصب آن نمایانگر حلّ اختلافات و درگیری مردمی بی فرهنگ و فاقد نظام و سازمان است باید با این نشانه همبستگی آفرین و اختلاف سوز با برادران و خواهران دیگری که فرهنگ و تعالیم اسلامی میان آنها وحدت برقرار ساخته همبستگی خود را استوارتر نموده و ریشه همه اختلاف ها را از بن برکنند.

ماجرا این بود که در مکه سیلی به راه افتاد و کعبه را ویران ساخت. مردم مکه از دیرباز بدان حرمت و ارج می نهادند، بر آن داشت آن را بازسازی کنند. وقتی می خواستند کعبه را دوباره بر سر پا سازند مصالح ساختمانی آن را از چوب و تخته های کشتی تدارک دیدند که در ساحل دریا افکنده شده بود. این کشتی را پادشاه روم از قلمر مصر در سوی حبشه گسیل داشت تا در آن دریا کلیسایی را برپا سازند. مردم مکه کشتی یاد شده را خریداری کرده و برای بازسازی کعبه از مصالح آن بهره جستند.

وقتی تا محل نصب حجرالاسود، بنای کعبه را بالا بردند، میان آنها بر سر نصب آن اختلاف پدید آمد که چه کسی یا کسانی باید عهده دار نصب آن گردند. سرانجام بر سر آن شدند و چنین به توافق رسیدند: نخستین کسی که از باب بنی شیبیه وارد شود، او را به عنوان حکم و داور در رفع این اختلاف برگزینند. اولین کسی که از این در بر مسجدالحرام درآمد رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - بود. و چون آن حضرت به صداقت و امانت و مبرای از هرگونه زشتی ها و بدخواهی ها نامور بود، او را محمد امین می خواندند و به همین عنوان نامور شده بود. لذا بر داور این آن حضرت در جهت حلّ این اختلاف و درگیری به توافق رسیدند و پیشنهادی را که آن حضرت ارائه فرمودند پذیرا شدند، حضرت هوشمندانه طرحی ریخت که رضای همه افراد را تأمین می کرد: ردای خود را بر روی زمین گستراند که گویند عباي طاروني بود؛ حجرالاسود را از جا برداشت و در میان این ردا یا عبا نهاد و چهار تن از قریش را - که سران آنها به شمار می رفتند؛ عتبه بن ابی ربیع بن عبد شمس بن عبد مناف، اسود بن عبدالمطلب بن عبدالعزی بن قسی، ابوحنیفه بن مغیره بن عمرو بن مخزوم و قس بوعدی سهمی - انتخاب فرموده و گفت: هر یک از این چهار نفر گوشه ای از ردا را برگرفته و بدین طریق حجرالاسود را از روی زمین برفرزند، و آن را به محل نصب آن، جا به جا کنند و خود آن حضرت حجرالاسود را از میان آن برداشت و در جایی که هم اکنون قرار دارد نصب کرد. این کار نخستین داور این اندیشمندان و کاری آمیخته به فضیلت بود که تا آن زمان میان این مردم جلب نظر می کرد. یکی از همین ناظران - که قرشی بود - از این که قرشیان در مقابل داور فردی که از آنها کم سالتر به نظر می رسید تسلیم شدند و به پیشنهاد او گردن نهادند به شگفت درآمده و اظهار داشت: من در شگفتی از این مردم، مردمی که از شرافت و عزت و سروری برخوردارند، و پیر و سالخرده و کلان اند کسی را که از همه آنها کم سن و سالتر و از تمام آنها تهی دست تر است، به عنوان حکم و داور و سرور خود گزین کردند؛ سوگند به لات و عزّی که او در آینده بر شما تفوق یافته، و شما را تحت ریاست خود گرفته، و بهره و نصیب ها را میان شما توزیع نموده، و از این پس حیثیت و اعتباری شگرف در انتظار او خواهد بود.²

این رویداد تاریخی علاوه بر آن که می توان در لابلای آن نکات ظریفی را جستجو کرد، آثار خوش آیندی را به ارمغان آورده و رمز و سمبلی برای حقایقی بود که باید برای همیشه و جاودانه رهنمودی سازنده باشد. قبل از آن که حجرالاسود با تدابیر هوشمندانه آن حضرت در جای خود نصب گردد، اختلاف و نزاع قریش نزدیک بود به درگیری شدید و جنگی خونین منجر گردد؛ اما کارایی آن حضرت در داور و فرزاندگی او در اندیشه از این فاجعه پیش گیری کرده و همه گروه ها را در این افتخار سهیم ساخت، بدون این که کمترین تفرقه و اختلافی را برانگیزد و یا باعث گردد گروه خاصی در نصب حجرالاسود ویژگی یافته و موجب تفاخر و مباحات قومی بر قومی دیگر گردد.

نصب حجرالاسود آنهم بدینسان - که باید آن را بازده عنایت الهی برشمرد و اتحاد و همبستگی این اقوام را به ارمغان آورد - اشارتی است به این نکته که باید کعبه با حجرالاسودش الهام بخش وحدت و همبستگی و انسجام کسانی باشد که در سوی آن و رویاروی با آن به نماز و نیایش می پردازند، و همه مسلمانان در برابر این نمودار وحدت آفرین، اختلافات را از میان برداشته و با یکدیگر برادرانه متحد گردند، و ربّ و خداوندگار یگانه ای که چنین کانون توحیدی را بنیاد نهاده پرستش نموده، و به کلمه توحید و حبل الهی که میان آنها پیوند استواری برقرار می سازد چنگ آورند و از هرگونه تفرقه و گسستن از یکدیگر سخت بپرهیزند.

طائفان بیت الهی و پروانه های در گردش پیرامون مشعل فروزان کعبه، بر مسجدی درمی آیند که کعبه و رمز وحدت را در میان دارد. آنان می باید طواف و گردش خود را از همان نقطه ای آغاز کنند که در آن نقطه خداپرستان از دیرباز، و حتی مشرکین قبل از طلوع خورشید اسلام بر سر آن به توافق و اتحاد رسیده بودند.

فرشتگان و ملکوتیان با استلام حجرالاسود و بوسه زدن بر آن با نیایش زمینی و عالم ناسوتی، طلیعه طواف خود را افتتاح می کنند. و پس از ادای مراسم حج به آسمان برمی فرازند. اگر فرشته ای به سوی زمین از جانب خداوند گسیل شود و مأموریتی بدو واگذار گردد، همراه با آن، زیارت خانه خدا از جمله وظایفی است که به ایفای آن توفیق می یابد و هیچ فرشته در سوی زمین فرو نمی آید مگر آن که چنین توفیقی نصیب او می گردد.³

انبیا از آدم تا خاتم - علیهم السلام - شرافت حج و طواف کعبه نصیبشان شد :
- آدم ابوالبشر به راهنمایی جبرائیل آیین حج را فراگرفته و با هفت شوط طواف بر گرد کعبه چنین فضیلتی را درک کرد.⁴

- شیت نبی - علیه السلام - بدینسان مراسم حج برگزار کرد و توانست به همان امری توفیق یابد که آدم ابوالبشر - از طایفه انسی و آدمیان و آفریده های ساکنان زمین - بدان کامیاب گردیده و از پی نخستین انسان موحد با این کانون توحید انس و آشنایی برقرار ساخت. شمار انبیایی را که توفیق حج و طواف، نصیب آنها گشت تا هفتاد و پنج تن یاد کردند⁶ که در میان آنها قبل از حضرت ابراهیم - علیه السلام - :
- قوم حضرت هود - علیه السلام - را داستانی درخور دانستن است. آن حضرت قوم عاد را به پرستش خدای یگانه فرامی خواند؛ لیکن آنان به ندای هود پاسخ مثبت نمی دادند، و به تکذیب او دلخوش بودند. خداوند

مدت سه سال سرزمین آنان را از بارش باران محروم ساخت. شماری از کسان خویش را رهسپار کعبه ساختند تا از خداوند بخواهند بر سرزمینشان باران بباراند. اینان طی چهل روز بر گرد کعبه به طواف می پرداختند و آیین حج را به جای می آوردند.⁷ آنچه بیش از همه درباره کعبه و حج، اذهان را به خود مشغول و معطوف می سازد جریان مربوط به :

- حضرت ابراهیم خلیل است که سرزمین فراموش شده مکه را آباد کرد، سرزمینی که نه حاصل خیز بود و نه کسی رغبت اقامت در آن را داشت، و می باید این نقطه از کره زمین به خاطر وجود کعبه در آن، بلندآوازه گردد .

ابراهیم که از حیثیت والایی از نگاه یهود و نصاری و مسلمین برخوردار است و از آن رو که همه انبیای پس از او، از ذریه و نسل و نژاد او هستند، به ابوالانبیا نامبردار است، در راه دعوت مردم به خدای یکتا کمترین دریغی در مجاهدت و فداکاری او دیده نمی شود، و در طریق عقیده توحیدی و آرمان الهی آن چنان خطر می کرد که بارها در معرض مرگ قرار گرفت؛ ولی هرگز از پایمردی خود دست ننهاد .

ابراهیم در سرزمین اور - که میان دجله و فرات در قسمت هامون به طرف جنوب قرار دارد - پرورش یافت. و تاریخ، گویای آن است در زمانی که ابراهیم در عراق می زیست تمدن و فرهنگ بابل بر عراق حاکم بود. مردم بابل بت های متعددی را پرستش می کردند و هر شهری را ربّ و خداوندگاری بود، هرچند رسماً در برابر اله اعظم خاضع بودند و شمار آلهه و بت ها نیز رو به قلت و کاستی نهاده بود .

ابراهیم در این محیط - که تعدّد آلهه در آن جلب نظر می کرد و پیکره هایی برای آنها تراشیدند و در پرستشگاه ها نصب کرده بودند - می زیست، اما با فکر صائب خود احساس می کرد که خدا یکی است و آن قدرتی که بر هستی حاکم است یکتا و مُبرّی از همتا می باشد؛ لذا تصمیم گرفت مردم را از خرافه شرک برهاند و افکار و اندیشه های آلوده آنان را از هرگونه تصورات غلط و به بیراهه افتاده بپیراید. خداوند متعال حضرت ابراهیم را با الهامات هدایت آفرین، از رشد و ره یابی برخوردار ساخته و او را موظف کرد که جامعه محیط خود را هشدار داده، اذهان آنها را از هاله های تیره شرک بسترده :

ولقد آتینا ابراهیم رُشدَه من قبل و کنا به عالمین * اذ قال لأبیه وقومه ما هذه التماثیل التي أنتم لها عاکفون⁸
به راستی (پیش از موسی و پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم -) نیروی بینش راه صحیح را به ابراهیم اعطا کردیم و به لیاقت و صلاحیت او برای اعطای چنین نیرو، و یا به شایستگی او برای احراز نبوت آگاه بودیم. ابراهیم وقتی دید که به پرستش بت ها دلخوش اند به پدرخوانده و مردم محیط خود در مقام سرزنش آنان گفت: این مجسمه های دست ساز شما، که به پرستش آنها دل بسته و بدان ها روی آورده اید، چیست؟!

ابراهیم لحظه ای از تحقیر ایده های شرک آلود جامعه خویش باز نه ایستاد و از تهدید پدرخوانده خود و نیز طاغوتیان کمترین هراسی به خود راه نداد. چون دید در برابر هشدارها و ارشادهای او وقعی نمی نهند به چاره اندیشی پرداخت، و نقشه ای بس هوشمندانه را طراحی کرد تا از رهگذر آن، افکار آنها را به کار انداخته و سرانجام به بی ثمر بودن و عجز و ناتوانی معبودان خویش زبان دل به اعتراف گشایند. در صدد درهم کوبیدن بت ها برآمد و این خود یک راه و رسم عملی برای شرک زدایی و ایجاد روحیه توحید در مردم بود تا بازیابند که بت ها نه تنها سود و زیبایی از ناحیه آنها عائد انسان نمی گردد؛ بلکه قادر نیستند از آسیبی که به آنها روی می آورد دفاع نمایند. پیدا است که برهان و دلیل عملی دارای کارایی بیشتری از وعظ و ارشاد است. ابراهیم - علیه السلام - بت ها را سرنگون کرده و آنها را درهم شکست. و با درهم کوفتن آنها عملاً استدلال کرد که پرستش بت ها بس نادرست و به دور از عقل و خرد است. اگر این بتان شایسته احراز عنوان آلهه می بودند از خویشتن حمایت می کردند و به کسی که نسبت به آنها سوء قصد! می کرد و با تبر با آنها نبرد! آغاز کرده بود، آسیب می رساندند .

هرچند که ابراهیم را به محاکمه گرفتند؛ اما با پاسخی که در عمل، آن را به کار گرفته و تبر را بر گردن بت بزرگ نهاده بود، در مقام پاسخ باز پرس گفت :
بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ⁹
بت های شما را این بت بزرگ درهم شکسته است! اگر باور نمی دارید از آنها بپرسید، به این شرط اگر بتوانند زبان به سخن بگشایند !

این پاسخ ابراهیم آنان را متوجه اشتباه و کارهای نابخردانه آنها کرده و به خوبی احساس کردند راه نادرستی را در پرستش بت ها می نوردند :

فرجعوا الی أنفسهم فقالوا إنکم أنتم الظالمون¹⁰
به خود آمدند و اندیشه راکدشان به کار افتاد؛ لذا گفتند : شما مسلماً در پرستش این بت ها به خویشتن ستم می رانید .

ابراهیم از خردسالی اهل استدلال بوده و چنان بدان خو گرفته بود که همواره با فرزاندگی و اندیشمندانه می زیست، و با دلیل و برهانی گویا با همه مردم سخن می گفت، و به نمرود که تا حدّ الوهیت باد در دماغش

افتاده بود، چنان محاجّه نمود که بهت و حیرت حاضران محفل او را موجب گردید :
ألم تر إلي الذي حاج إبراهيم في ربه أن آتاه الله الملك إذ قال إبراهيم ربي الذي يحيي ويميت قال أنا أحيي وأميت قال إبراهيم فإن الله يأتي بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذي كفر، والله لا يهدي القوم الظالمين¹¹

آیا به آن کسی که خداوند مُلک و زمامداری را به او اعطا کرد - و طغیان روحی او موجب گشت که مدّعی الوهیت گردد - نمی نگری که درباره خدای یگانه با ابراهیم به محاجّه و ستیز متوسل شد تا حیثیت پوشالی خود را واقعی جلوه دهد. وقتی ابراهیم گفت ربّ و خداوندگار من قادر بر زنده کردن است و هم مرگ جانداران در ید قدرت او است. نمرود گفت: من هم بر چنین کارهایی توانا هستم وقتی ابراهیم دید نمرود از حربه عوام فریبی سود می جوید، و خود و اطرافیانش را با عملی نابخردانه بیش از پیش به غفلت و بی خبری از حقایق سوق می دهد، دلیلی را که حتی عوام و توده مردم عادی پذیرای آن هستند اقامه کرد و فرمود: خداوند یکتا خورشید را از مشرق برمی آورد؛ تو آن را از مغرب برآورد. نمرود که بر کفر و ادعای الوهیت خود پافشاری می کرد، در برابر این استدلال مبهوت و دچار سرگیجه شد؛ چراکه خداوند، مردمی را که دانسته و خواسته با اصرار بر کفر و شرک، با خویشتن ستم پیشه اند به راه نمی آورد.

شرک ستیزی ابراهیم - علیه السلام - و اهتمام او در نشر روحیه توحیدی در میان جوامع معاصرش در جای جای قرآن کریم جلب نظر می کند، و می بینیم هرگز کمترین ترزلی در پایداری و پایمردی او در این مبارزات و مجاهدت دیده نمی شود و در درون قفص منجیق که او را به فضا پرتاب می کردند تا قعر تلّ عظیمی از آتش که در میانش افکنده شد جان و زبانش گویای توحید و مبلغ بی وقفه و با شهامت برای جایگزین شدن یکتاپرستی در بسیط گیتی بود.

سرانجام، ابراهیم - علیه السلام - می باید نفاطی را برای اشاعه توحید و یکتاپرستی پشت گذارد تا به مکه درآید و کانون توحید جهانی را در این سرزمین بنیاد کند.

کوچیدن به مصر

ابراهیم - علیه السلام - مدّتی در حرّان اقامت گزید و با دختر عمه اش ساره ازدواج کرد، اما جز حضرت لوط - علیه السلام - و شماری اندک از مردم، به دعوت توحیدی او پاسخ مثبت ندادند، به مهاجرت از این دیار مصمم گشت. علت آن درگیری شدید و فرساینده ای بود که میان این اقلیت خداپرست پدید آمده بود لذا از آنها روی گردان شد :

فأمن له لوط وقال اني مهاجر الي ربي انه هو العزيز الحكيم¹²

لوط - علیه السلام - [و تني چند] به ابراهیم در حرّان ایمان آوردند، و گفت مسلماً من به سوی خداوندگار کارسازم از این دیار می کوچم؛ چراکه او فرازمند شکست ناپذیر فرزانه است .
خداوند چنین پایگاه روحی حضرت ابراهیم و همزمان او را در پایمردی بر توحید، و گریز ناگزیر او را می ستاید، و به بیزاری و نفرت آنها از محیط عفن و شرک آلود حرّان ارج می نهد :
قد كانت لكم أسوة حسنة في إبراهيم والذين معه إذ قالوا آنا بُراء منكم ومما تعبدون من دون الله كفرنا بكم وبدا بيننا وبينكم البغضاء أبداً حتى تؤمنوا بالله وحده¹³ ...

ابراهیم و کسانی که او را در توحید همیاری کردند، اسوه و سرمشقی شایسته پیروی و نیک مقتدایی بودند؛ چراکه به جامعه مردم حران اخطار کردند، محققاً ما از شما و معبودانی که در کنار خدای یگانه آنها را می پرستیدند، بیزار و گریزانیم، ما ناباور و انکار خود را در برابر عقیده های خرافی شما اعلام می نماییم و برای همیشه میان ما و شما بغض و کینه و نفرت حکم فرماست مگر آنگاه که به خدای یگانه ایمان آورید .
ابراهیم و همراهان به سرزمین شام روی نهادند. مدت کوتاهی در آن درنگ نمودند؛ اما قحطی و کمبود آذوقه و خشکسالی آنان را بر آن داشت آن را ترک گفته و آهنگ مصر نمایند. از مصر به فلسطین بازگشت. همسرش و نیز هاجر که خدمتکار او بود، او را همراهی می کردند. ابراهیم علاقه داشت دارای فرزندی شود و ساره همسر ابراهیم چون سالمند و عقیم و ستروُن بود به ابراهیم پیشنهاد کرد با هاجر ازدواج کند تا خداوند فرزندی به او ارزانی دارد. ثمره این ازدواج تولد حضرت اسماعیل بود. در سفر تکوین آمده است: و اما اسماعیل، من گفتار و درخواست تو را درباره او شنیدم و من هم اکنون مقدم او را تبریک گفته و برکاتی از سوی خود نصیب او می سازم، و فرزونی را در نسل و نژاد او به هم می رسانم و... و او را به صورت امت بزرگی مقرر داشته و جمع فراوانی از تبار او را در دنیا فراهم می آورم¹⁴.

این مطلب را باید بشارتی به امت حضرت محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - برشمرد؛ زیرا آن حضرت و نیز عرب حجاز از نسل و نژاد اسماعیل بودند. این وعده و نوید درباره ذریه و نسل اسماعیل به وسیله پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - و امت او تحقق پذیرفت.

هجرت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - به مکه

پس از زادن اسماعیل، هاجر از این که فرزندی چون او را در کنار خود احساس می کرد، به خود می بالید و همین حادثه، حسرت و غیرت را در ساره برمی انگیخت. از ابراهیم درخواست کرد که آن دو را

از محیط زندگانی او دور نگاه دارد؛ چراکه حضور آنها در جایگاهی که زندگانی می کرد برای ساره تحمل ناپذیر می نمود .

ابراهیم به درخواست هاجر - برای هدفی که خدا می خواست - پاسخ مثبت داد. خداوند به ابراهیم وحی کرد هاجر و اسماعیل را با خود همراه ساخته و با آنها - در حالی که اسماعیل طفلی شیرخوار بود - به مکه رهسپار گردند. اراده خداوند راهنمای این سفر سرنوشت ساز بود؛ و سفر ادامه یافت تا آنجا که خداوند متعال به ابراهیم فرمان داد در سرزمینی به دور از آبادی، در پایگاهی که بیت الله الحرام بنا می شود درنگ کند، و پایان سفر آنها و مقصدشان را در این نقطه اعلام کرد .

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را در این سرزمین خشک و فاقد آب و گیاه فرود آورد، و آنان را تنها گذاشته و خود از راهی که آمده بود بازگشت. هاجر از پی او آمد و گفت: کجا می روی و برای چه کسی ما را در این وادی وحشتناک و سرزمین خشک وامیگذاری؟ چندبار هاجر برای برانگیختن عاطفه و احساس پدر و فرزندی و همسری، این سخن را تکرار کرد؛ ولی ابراهیم با بی تفاوتی راه بازگشت را ادامه می داد. هاجر گفت: آیا خداوند تو را به این کار فرمان داده است؟ پاسخ داد: آری. هاجر گفت: در این صورت خداوند ما را مورد بی اعتنایی و بی مهری خود قرار نمی دهد. آنگاه به جایی که اسماعیل را در آن گذارده بود مراجعت کرد . اما ابراهیم علی رغم آن که به چنین کاری از سوی خدا دست یازید، قلبش پریشان بوده و از فراق زن و فرزندش سخت افسرده بود؛ ولی اراده خداوند بر اراده او چیره گشت و خویش را تسلیم امر الهی احساس می کرد و راه بازگشت را ادامه می داد و به درگاه پروردگارش می نالید و او را با آن سخنی که خداوند در قرآن کریم بازگو فرموده، می خواند :

رَبَّنَا آتِنَا اسْكَنتَ مِن ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ¹⁵

پروردگارا! تو می دانی که من به راستی زن و فرزندم را در دره ای که فاقد آب و گیاه و غیر قابل کشت و زرع است کنار خانه محترم تو سکنی دادم، پروردگارا! این کار از آن رو است که نماز را به پای دارند. پس قلب هایی از مردم را به سوی آنها معطوف ساز تا برای دلگرمی آنها و رهایی آنان از تنهایی به سوی آنها جلب شود، و از ثمرات و آذوقه های درخور به آنها ارزانی دار تا سپاس نعمت های تو دارند .

ابراهیم با این دعا و درخواست، به خداوند متعال عرضه می دارد که من خانه تو را بازسازی کرده و از نو آن را بنیاد می کنم، خانه ای که از آن پس آن را ارج نهند. هدف من از واگذارن آنها این است که پرستش تو را که یگانه ای، در پیش گرفته و وظیفه خود را در امر توحید و یکتاپرستی ایفا نمایند .

هاجر در برابر فرمان الهی رام گشته و با خاطری آرام و مجهز به صبر و شکیبایی می آسود؛ و مدتی از توشه ای که به همراه خویش آورده بود و آبی که ابراهیم در اختیار آنها قرار داده بود، زندگانی را به سر می آورد تا این که آب و غذای آنها تمام شد و از این پس چیزی در اختیار نداشتند که از رهگذر آن تغذیه کنند و یا تشنگی خود را فروشانند. فشار عطش که او و طفل شیرخوارش را شکنجه می داد، فرساینده و تحمل ناپذیر گشت. نگاه های تأثرآمیز و اندوه زای او به فرزندش که از شدت تشنگی به خود می پیچید نمی توان در جمله و سخنی تصویر کرد. هاجر نمی توانست این منظره دردناک را تحمل کند. از جای برخاست و دویدن را آغاز کرد و احیاناً با هروله به اینسو و آنسو، اطراف خویش را به جستجو می گرفت.

برفراز جایی بس بلند که به صفا نامبردار است بالا رفت و نگاهش را به اطراف می گرداند تا شاید جرعه ای آب برای فرزندش که جگرش از تشنگی تقطیده بود سراغ کند؛ اما آنچه به نظر نمی رسید آب بود. از فراز کوه صفا به زیر آمد و به سان انسان سرگردانی که نمی داند باید چه کند با گام هایی سریع به سوی مکان مرتفعی که مروه نام دارد آهنگ نمود و برفراز آن آمد؛ لیکن در آنجا نیز با نگاه گردانی در پیرامون خود، جایی را که بتوان آب را در آن سراغ گرفت به نظرش نرسید. آنگاه به صفا برفرازید، و هفت بار این شد و آمد و رفت و بازگشت از صفا به مروه را تکرار کرد؛ و با تمام توان و رمقی که داشت میان صفا و مروه را درنوردید و ناگزیر برفراز آنها در جستجوی آب، نگاه نومیدانه خود را به اطراف می دوخت تا سرانجام بر بالای کوه صفا صدایی به گوشش رسید. نگاهش را برگرداند؛ فرشته ای را در کنار زمزم رؤیت کرد که با بال خود زمین را می کاوید و این کاوش به جوشیدن آب از زمین سربرآورد .

هاجر این چشم انداز هیجان آور را دید و غرق در سرور و شادمانی شد و از این آب، جرعه هایی به اسماعیل نوشاند و خود نیز از آن نوشید و سیراب گشتند .

پرندگان پس از جوشیدن این آب، به این نقطه به پرواز و فرود درآمدند؛ خدای مهربان که همه پدیده هستی را با رحمت خویش همواره و بی وقفه مورد عنایت قرار می دهد، با پدیدآوردن آب در این نقطه و جذب مرغان و پرندگان، اندکی از غربت و تنهایی آنها کاست. از آنها پس گروهی از قبیله جرهم در فاصله ای نزدیک به این نقطه ره می سپردند؛ پرندگان را دیدند در اطراف این نقطه که در حال پرواز و فرود آمدن هستند. از هم پرسیدند این پرندگان باید در جایی پرواز و فرود داشته باشند که آبی در آن نقطه سراغ کرده باشند، آیا شما در این نقطه از دره، آبی را تا کنون سراغ کرده اید؟ پاسخ دادند: نه. یکی از افراد گروه را به

محل فرود آمدن پرندگان برای کسب اطلاع گسیل داشتند؛ او پس از بازگشت شادی کنان مژده داد که در این نقطه آبی پدید آمده است. همگی در سویی این مکان راهی شدند و هاجر را با کودک شیرخوارش دیدند. به او گفتند: اگر اجازه می‌دهی ما نیز با تو در این جایگاه اقامت گزینیم؛ آب از آن تو است و ما را سهمی در آن نیست. هاجر به آنها خوش آمد گفت. آنان نیز این مکان را به عنوان میهن جدید برگزیدند. اسماعیل در چنین مکان مقدسی پرورش یافت و نوجوانی برومند گشت و زبان عربی را از قبیله جرهم فراگرفت. فرمانبرداری از خداوند تا اوج قربانی فرزند

حضرت ابراهیم - علیه السلام - اسماعیل را در مکه رها کرد. اما پیوند مهر پدری و فرزندگی تا زمانی که مرور ایام، اسماعیل را تا سن نوجوانی پیش برد هرگز از دل ابراهیم نسبت به او گسسته نشد و اسماعیل را هیچگاه فراموش نمی‌کرد، و به هیچوجه کانون پر عاطفه قلبش، جایی خالی از اسماعیل نبود؛ هر از چندی او و همسرش را دیدار می‌کرد.

در یکی از این دیدارها ابراهیم در عالم رؤیا مأمور شد فرزندش اسماعیل را سر ببرد. از آنجا که رؤیا و خواب دیدن انبیا، صادق و راستین و حق است - چراکه به مثابه وحی از جانب خدا باید تلقی شود - تصمیم گرفت این مأموریت فراسنگین را اجرا کند. از این که اسماعیل تنها فرزند و یادگار او است مانع از آن نمی‌شد در مقام امتثال امر الهی هر چند که سالخورده شده است فرزندش را قربانی کند. قرآن کریم از این جریان و حادثه شگرف و پایمردی ابراهیم در طاعت از فرمان الهی، چنین بازگو می‌کند:

وقال ائی ذاهب الی ربی سیهدین * رب هب لی من الصالحین * فبشرناه بغلام حلیم * فلما بلغ معه السعی قال یا بنی ائی فی المنام ائی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ایت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين * فلما اسلما وتله للجبین * و نادیناه ان یا ابراهیم * قد صدقت الرؤیا انا كذلك نجزي المحسنین * ان هذا لهو البلاء المبین * وقدیناه بذبح عظیم * وترکنا علیه فی الآخیرین * سلام علی ابراهیم * كذلك نجزي المحسنین * انه من عبادنا المؤمنین * و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین¹⁶

ابراهیم گفت: تحقیقاً در سویی خداوندگارم روانم، و آهنگ سویی او دارم. پروردگار! مرا فرزندگی شایسته موهبت فرما. پس در پاسخ به درخواست او، وی را به نوجوانی بردبار نوید دادیم. و چون اسماعیل با پدر به جایی رسیدند که باید در آنجا دست به کار گردند ابراهیم به او گفت: فرزند عزیزم! حقاً در خواب دیدم تو را ذبح می‌کنم، بنگر که رأی تو چیست؟ گفت: پدرم آنچه بدان مأمور شدی به کار بند، اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت. چون هر دو در برابر امر الهی تسلیم شدند و اسماعیل را بر پیشانی بر روی زمین خواباند و دست به کار ذبح او شد، بدو بانگ برآوردیم ای ابراهیم، تو خوابت را عملاً باور داشته و آن را به حقیقت پیوستی، بدینسان ما درستکاران را پاداش نیک می‌دهیم. این کار، آزمایشی آشکار و عاری از ابهام است. ابراهیم را با گوسفندی بزرگ باز خرید کردیم. و نام نیکوی او را در نسل های پسینان جاوید ساختیم. درود بر ابراهیم، ما درستکاران را این چنین پاداش می‌دهیم؛ چراکه او از بندگان با ایمان ما بود. او را به اسحاق، پیامبری از زمره پیامبران صالح، شمرده و نوید دادیم.

آری وقتی ابراهیم در مقام اجرای امر الهی برآمد و کارد به دست گرفته و بر گلوی نازک اسماعیل نهاد تا از قفا سر او را از پیکر جدا سازد؛ اما کارد از بریدن گند و ناتوان گشت. در اثنای آن، خداوند به ابراهیم فرمود: از ادامه کار دست باز دارد. چراکه هدف از آزمایش او در پایمردی نسبت به اوامر ما کاملاً محقق گشته بود؛ و معلوم شد تو در اجرای اوامر من کمترین دریغ را روا نخواهی داشت و باید به دست تو که بت ها را از معابد و از دل مردم واژگون ساختی بنای کعبه که مظهر توحید و سمبل بیزاری از شرک است انجام گیرد.

گویند: روزی حضرت ابراهیم - علیه السلام - به مکه درآمد و وارد خانه اسماعیل شد؛ لیکن او را در سرای خویش ندید. همسر اسماعیل را - که پدر شوهر خود را نمی‌شناخت - در میان خانه یافت. از او جویای اسماعیل شد پاسخ داد که برای شکار از خانه بیرون رفته است، ابراهیم از اوضاع و احوال آنها پرسید همسر اسماعیل گفت در سختی و تنگدستی به سر می‌بریم. و از اوضاع بد خود، زبان به شگوه و گله گشود. آنگاه ابراهیم پرسید آیا ضیافتی در سرای شما انجام می‌گیرد، آیا آب و غذایی در خانه دارید؟ گفت: نه میهمانی داریم و نه آب و غذایی در خانه.

وقتی ابراهیم حالت نارضایی را در این زن احساس کرد و دید که او به آنچه خدا برای آنها مقدر کرده دلخوش نیست و از کیفیت زندگانی خود با همسرش اسماعیل خشمگین است، و از ورود ابراهیم استقبال به عمل نیاورده و مقدم این تازه وارد سالخورده را گرمی نداشته، برای ابراهیم چنین همسری در پرورش اسماعیل ناخوش آیند می‌نمود. لذا ابراهیم به او گفت: وقتی شوهر تو به خانه بازگشت سلام مرا به او ابلاغ کن و بگو آستانه در منزل خود را جابه جا کرده و آن را تغییر دهد.

ابراهیم از راهی که آمده بود بازگشت و اسماعیل به خانه مراجعت کرد و احساس نمود جریانی در غیاب او اتفاق افتاده است. از همسرش پرسید: کسی نزد تو آمد؟ گفت: آری، پیرمردی وارد شد و چنین و چنان گفت.

و درباره تو از من سؤال کرد و من واقع امر را برای او گزارش کردم. اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی سفارش نکرد؟ گفت: چرا؛ به من گفت که سلام او را به تو ابلاغ کرده، و از من خواست به تو بگویم آستانه در منزلت را تغییر دهی. اسماعیل گفت: آن پیر سالخورده، پدرم ابراهیم بود و مرا فرمان داد از تو جدا گردم، برو به خانواده خود بازگرد. اسماعیل او را طلاق داد و زنی دیگر را به همسری گرفت.

مدتی از غیبت ابراهیم گذشت، آنگاه آهنگ مکه نموده و بر سرای اسماعیل در آمد. این بار نیز اسماعیل در خانه حضور نداشت. همسر جدیدش در خانه بود، و از ابراهیم استقبال کرده و به او خوش آمد گفت، پرسید: آیا مراسم میهمانی در خانه شما برپا می شود؟ گفت: آری، این زن، ابراهیم را به میهمانی فراخواند و مقدم او را گرمی داشت. ابراهیم از وضع و حال آنها پرسید؛ پاسخ داد: ما در شرایطی خوب و مطلوب و فراوانی روزی به سر می بریم و خدای را نیز سپاس گزارده و از او اظهار رضا و خوشنودی می کنیم. ابراهیم گفت: وقتی شوهر تو بازگشت سلام مرا به او برسان و بگو که آستانه در خانه خود را تغییر ندهد؛ بلکه در جای خود نگاه دارد، آنگاه ابراهیم از سرای اسماعیل بازگشت.

اسماعیل شبانه به خانه آمد و همسرش برای او آمدن آن مرد سالخورده را گزارش کرد و وصف و حالش را برای اسماعیل توضیح داد و گفت: توصیه ای داشت که من باید آن را به تو بگویم که آستانه در را در جای خود حفظ کرده و جابه جایش نسازی. اسماعیل به همسرش گفت: او پدرم ابراهیم بود که توصیه کرد از تو نگاهداری به عمل آورم و از تو جدا نشوم. اسماعیل در طول حیات خویش با همین همسر، عمر خود را به سر آورد و همین همسر مادر فرزندان است که از دیرباز گروه زیادی افتخار می کنند از تبار و نژاد اسماعیل بوده و هستند. ابراهیم و اسماعیل و بنای کعبه

مدتی دور و دراز حضرت ابراهیم - علیه السلام - به دور از فرزندش اسماعیل به سر برد. اما برای کاری بس بزرگ و سرنوشت ساز نزد فرزندش بازگشت. خدا به ابراهیم فرمان داد که کعبه را بنا کرده و آن را بازسازی کند تا به عنوان نخستین خانه ای که برای پرستش خدای یگانه بنیاد می شود مورد استفاده قرار گرفته و آن را از نو تجدید کند.

ابراهیم در جستجوی فرزند خود اسماعیل می پویید که سرانجام او را در کنار زمزم سرگرم تراشیدن تیر یافت. ابراهیم و اسماعیل همدگر را در آغوش گرفتند و از شدت خوشحالی و سرور یکدیگر را لبریز از محبت و عواطف ساختند.

پس از آن که دیدار ابراهیم از فرزندش و اقامت وی نزد او با وضع خوش آیندی ادامه یافت فرجامش آن بود که خداوند متعال ابراهیم را مأمور ساخت خانه ای برای عبادت او در همان جا بنا کند و جای آن را خداوند به ابراهیم خاطر نشان ساخت، جایی که از اطراف و پیرامونش بلندتر می نموده و نزدیک محل و نقطه دیدار آنها بود. اسماعیل به پدر عرض کرد: امر خداوندگار کارساز خود را اجرا کن و من نیز با تو در این کار بزرگ به همیاری برمی خیزم. ابراهیم بنای خانه خدا را در عهده داشت و اسماعیل سنگ و گل می آورد و در اختیار او می نهاد. آنگاه به اسماعیل گفت: سنگ زیبایی را بیاور تا آن را بر رکن قرار دهم و این سنگ نشانه ای برای مردم به عنوان مبدأ طواف آنها باشد. جبرائیل، اسماعیل را به حجرالاسود رهنمون گشت، و او آن را برگرفته و در جای خود نهادند، و همواره که بنای کعبه را بالا می بردند، این دعا را می خواندند: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ¹⁷

وقتی بنای کعبه با بنایی و معماری ابراهیم و کارگری اسماعیل بالا رفت، و ابراهیم سالمند از بالا بردن سنگ احساس ناتوانی می کرد بر روی سنگی که آن را به عنوان مقام ابراهیم می شناسیم پای می نهاد و وقتی ناحیه ای از دیوار به پایان می رسید این سنگ از آن ناحیه به ناحیه دیگر جابه جا می شد؛ و ابراهیم بر روی آن می ایستاد و دیوار آن ناحیه را سنگ چین می کرد. و بدینسان سنگ جابه جا می گشت تا بنای دیوارهای اطراف به پایان رسد. گویند این سنگ از قدیم الایام پیوسته به دیوار کعبه بود تا زمان عمر بن الخطاب آن را اندکی از بیت جدا کردند و در جایی که هم اکنون قرار دارد نهادند. قرآن کریم اشارتی به بنای کعبه دارد، آنجا که می فرماید:

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمُ اللَّهُ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْرَطُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ¹⁸

به یاد آور زمانی را که: خانه خود را مرکز تجمع مردم و جایگاه امنی قرار دادیم و مقام ابراهیم را به عنوان محل اقامه نماز انتخاب کنید. ما ابراهیم و اسماعیل را گفتیم خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و مقیمان و راکعان و سجده گزاران، پاکیزه دارید. خاطر نشان می سازیم آن وقتی را که ابراهیم گفت: خداوندگار! این جایگاه را شهر و سرزمینی برخوردار از امنیت قرار ده و به آن دسته از مردم این شهر که به خدا و روز واپسین ایمان دارند از هر بر و میوه و ارزاق ارزانی دار. خدا فرمود هر که در این پایگاه مقدس راه کفر در پیش گیرد، اندکی او را هر چند برخوردار می سازم اما سرانجام به عذاب آتش دوزخ ناگزیرش

کنم، عذابی که بد فرجامی برای انسان ها است. آن زمانی را به یاد آور که ابراهیم و نیز اسماعیل پایه های خانه خدا و کعبه را بالا می بردند می گفتند: خداوندگار! از ما بپذیر که تو شنوای دانایی . خداوند متعال طی این آیات یادآور نعمتی بس عظیم به قاطبه مسلمان جهان می گردد و آن عبارت از مقرر کردن و تحقق بخشیدن بنای بیت الله الحرام به عنوان مقصد و هدفی است که باید به دیدار آن همت گمارند و آن را به صورت مرجعی قرار داده که باید برای پرستش به سویش از دور و نزدیک بکوشند؛ چنانکه آن را فرارگاه امنی برای هر خائف و بیمناک از آسیب ها و تهاجم ها مقرر فرمود. آن که بر حرم الهی درمی آید هیچکسی نمی تواند او را بیازارد. و این حقیقت، مسأله ای است که از دیرباز در مورد این مکان بر سر آن به توافق رسیده بودند، و قداستی را برای آن می شناختند که از رهگذر آن هیچکسی را روا نبود بر حرم این حرم تعدی کند .

خداوند به دعای ابراهیم پاسخ مثبت داده و همه گونه ارزاق در این سرزمین که فاقد آب بوده و بوته و گیاهی قابل توجه در آن نمی روید به سوی آن کشاند؛ چنانکه این حقیقت از دوردست ترین اعصار تا زمان ما آشکارا جلب نظر می کند .

بحث ما در مسأله طواف به سرگذشت گذرای بنای کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل انجامید و خواستیم خاطر نشان سازیم که حاجیان برگرد چه خانه ای طواف می کنند، خانه ای که مطاف فرشتگان و شمار فراوانی از انبیا تا زمان حضرت ابراهیم بوده، و یکتایی معبود و وجودی را که - فقط و به تنهایی درخور پرستش است - در اذهان ما بیدار می سازد. و چنین هدفی، ابراهیم شرک ستیز و بت شکن را درخواست می کرد که کانون توحید را از نو بنا و بازسازی کند؛ ابراهیمی که در جهت احیای اندیشه توحید و یکتاپرستی لحظه ای آرام نمی گرفت، و پیشینه مبارزات او با شرک، توأم با بانگ و فریادی آغاز شده بود که بابل را - که حدود سی و هفت قرن را در پرستش بت ها پشت سر نهاده بود - لرزاند، فریاد و بانگی که طنین صدای آن در هر عصر و هر محیطی همواره سامعه بشری را می نوازد؛ زیرا پرستش بت ها - این پرستش فرومایه که عقل و خرد آدمی را به ابتدال و فروهستگی سوق می داده، و باید این چنین پرستشی را زاده و بازده خرافات و اوهام و یاوه اندیشی برشمرد - آثار آن حتی تا زمان معاصر که عصر پیشرفت علم و تکنولوژی است هنوز دست از سر گروه هایی از مردم برنمی دارد .

همواره هنوز هم پاره ای از ادیان در جهان معاصر بت ها را سمبل بسیاری از مقدسات تلقی می کنند، از اجرام سماوی گرفته تا جانوران زمین و پرندگان آسمان تا بوزینه و افعی، و فیل و گاو و جز آنها را می پرستند .

چه عاملی توانست بت پرستی را در گروه هایی از جامعه انسانی معاصر بر سر پا نگاه دارد. اگر بکاویم انگیزه هایی را شناسایی می کنیم که پرستش بت ها را برای اینان دیکته و املا می کند و آن عبارت از تقلید عامیانه از آباء و نیاکان و رسوم و شیوه های سنتی غلط می باشد. قرآن بیش از چهارده قرن پیش - وقتی راجع به ابراهیم گزارشی ارائه می کند، و عصری را از زمان این پیامبر برای ما به تصویر می کشد که پرستش بت ها جوامع روزگار و ی را زیر پوشش گرفته بود - استدلال بت پرستان عصر ابراهیم را برای ما بیان می کند :

واتل علیهم نبأ ابراهیم * اذ قال لأبیه وقومه ما تعبدون * قالوا نعبد أصناماً فنظّل لها عاکفین * قال هل یسمعونکم اذ تدعون * أو ینفعونکم أو یضرّون * قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون¹⁹ و گزارش کارها و تلاش های ابراهیم را در مبارزه با بت پرستی، بر مردم بخوان؛ وقتی که او به پدرخوانده و گروه وابسته به خود گفت: چه چیزی را می پرستید؟ پاسخ دادند: بت هایی را که همواره چشم انتظار و امید به آنها دوخته و در برابر آنها خاکساریم. ابراهیم گفت: آیا وقتی آنها را می خوانید درخواست شما را می شنوند یا سود و زبانی عاید شما می سازند، دلیل شما در پرستش آنها چیست؟ گفتند: آباء و نیاکان خود را بر این سنت و رسم و شیوه یافتیم، و چون آنان چنین می کردند ما نیز چنین می کنیم، و راه و رسم آنها را ترک نمی گوئیم .

پاسخ مردم در برابر سؤال اعتراض آمیز ابراهیم این بود که به انگیزه تقلید از پدران و نیاکان، بت ها را پرستش می کردند؛ و علت و موجب دیگری در کار نبوده است. این پاسخ اعترافی است ضمنی که بت ها نه سودی عاید می سازند و نه زیان و آسیبی به آدمی وارد می کنند .

قرآن کریم تحلیل و تعلیل دیگری را در عبادت و پرستش بت پرستان یاد می کند :

وقال إنما اتخذتم من دون الله آوثاناً مودةً بینکم فی الحیوة الدنیا²⁰

و گفت: صرفاً شما در برابر خدای یگانه و در کنار او بت ها را به خاطر حفظ دوستی و مجامله با یکدیگر، برای پرستش انتخاب کردید. این انتخاب و اتخاذ شما از اعتقاد شما ریشه نمی گیرد؛ بلکه برای نگاهبانی از دوستی متقابل شما که به زندگانی مادی شما می پیوندد بت ها را برگزیدید تا همرنگ با یکدیگر باشید .

انسان متمدن روزگار ما انواع و اقسام بت های سمبلیک را برای جوامع بشری به ارمغان آوردند که در

کنار خدا به عبادت و کرنش در برابر آنها روی می آورند که از آن جمله :

– کرنش پرستش گونه در برابر شخصیت هایی چون زمامداران و ریاست مداران طاغوت مآب دنیایی شرق و غرب می باشد که به خاطر قدرت های دنیاوی و مادی و سلطه و اقتدار به صورت معبودانی در کنار خدا درآمدند، و در پیرامون اندیشه جوامع بشری او هام و افسانه هایی را به هم بافتند - و مردم نیز چون کرم ابریشم این اندیشه ها را بر خویشان تنیده اند - که آنان را در مصافِ خدای یگانه می انگارند، و سخن آنان را حقایق نقض ناپذیر و غیر قابل تخلف تصور می کنند .

ترس و هراس از قدرت هایی که در کنار قدرت خداوند متعال جز قدرت هایی پوچ و پوشالی چیز دیگری نیست این زیر قدرت های الهی (نه ابرقدرت ها (را به سان بت هایی هراس آفرین درآورده است. و وقتی در برابر صولت ابراهیمی بت برانداز در هم می شکنند باز هم دولتمردان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در برابر آنها به خود بیم راه می دهند .

مگر تمام قدرت های داخلی و خارجی دست به دست هم نداده بودند که ایران اسلامی را - با به کار گیری همه توان و نیروهایشان - از پای درآورند؛ ولی تاکنون به فضل الهی آنچنان در این اندیشه شیطانی ناکام و رسوا شدند که موجب گشت ملت ها چهره واقعی این بت های بزرگ یافته از سلاح و رزم افزار مدرن را درست شناسایی کرده و منظره کریه و اشمئزاز آور آنها را شهود کنند .

انقلاب اسلامی ایران ضمن آن که آزمونی بزرگ بوده، هشداري است به تمام جوامع اسلامی که در معیت قرآن کریم و در سایه رهنمودهای آن و پای بندی و پایمردی نسبت به محتوای آن می توان بر همه قدرت ها چیره گشت. چنانکه حضرت امام راحل - قدس سره الشریف - این حقیقت را، با فداکاری خویش و در سایه قرآن کریم، اثبات فرمود.

پی نوشت ها :

1- الروضة البهیة، ج ۲، ص ۲۵۳

2- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۲۷، ۶۲۸

3- اخبار مکه، ص ۳۱

4- الوافی، ج ۸، ص ۱۳۰

5- مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۹

6- اخبار مکه، ص ۵۷

7- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲

8- انبیا : ۵۱ و ۵۲

9- انبیا : ۶۲

10- انبیا : ۶۳

11- بقره : ۲۵۸

12- عنکبوت : ۲۶

13- ممتحنه : ۴

14- فصل ۷، آیه ۲۰ .

15- ابراهیم : ۳۷

16- صافات : ۹۹-۱۱۲

17- ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۴۶

18- بقره : ۱۲۷-۱۲۵

19- شعرا : ۶۹-۷۴

20- عنکبوت : ۲۵